

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف  
بحث در ادله‌ای بود که مانع می‌شود از حجّیت سیره عقلائیّه، که گفتیم این ادله بر دو طائفه تقسیم می‌شود، یک طائفه طائفه‌ای است که به مرّه و به طور کلی می‌گوید سیره حجّت نیست و یک طائفه سیره‌های در یک حوزه خاصی را مثلاً شامل می‌شود.

یکی از آن ادله اقامه شده بر اینکه مطلقاً حجّت نیست، اختصاص به جاهای خاصی ندارد، همان روایت مبارکه‌ای بود که «سکت الله عن اشيا و لم يسكت عنها نسيانا» که این روایت می‌گوید جاهایی که خدای متعال، شریعت ساکت است، این سکوت از روی نسیان و فراموشی و عدم توجه و غفلت و اینها نیست، «فلا تكلفوها». خب مردم دارند یک کاری می‌کنند، یک سیره‌ای دارند و شارع هم هیچ حرفی نزده است، نه در کتاب، نه در سنت هیچ کجا حرفی نزده است خب «سکت» شما نیاید بگویید که بله آن جایی که ساکت شده است پس معلوم می‌شود که این سیره را قبول دارد و اگر این سیره الزام بر فعل است باید شما هم ملزم بشوید و الزام بر ترک است باید باشد. اینجا ساکت شده است شارع.

خب از این جواب‌هایی داده شد، آخرین جواب که امروز می‌فرمایند: «المناقشة في الوجه الثالث» که وجه ثالث همین استدلال به این روایت بود.

«اختصاص النهي المذكور بموارد عدم الجعل و عدم شموله لموارد عدم البيان»

این است که این «سکت الله عن اشياء» معنایش چیست؟ یعنی اصلاً در عالم واقع جعل نکرده است؟ یا نه، و لو جعل کرده است ساکت است، نگفته است، در مقام اثبات چیزی را نفرموده است؟  
گفته می‌شود این حدیث بعض قرائنی در آن وجود دارد که مقصود این است که آن مواردی که جعل نکرده است. شما وقتی می‌بینید خدا یک حکمی را جعل نکرده است، دائماً دست و پا نزنید که چیزی را جعل کنید، می‌گوییم آقا حکم ندارم اینجا، جعل نکرده است، آنجا «لا تكلفوها». شده است در مواردی حضرت فرموده‌اند هی نیاید سؤال کنید، من اگر امر کنم آن وقت گیر می‌افتید. وقتی قانون جعل نکرده است آن را دنبال نکنید، این مقصود است. اما نه آنجایی که نمی‌دانیم جعل کرده است یا نه، شاید هم جعل کرده است، آنجا را این حدیث شریف شامل نمی‌شود.

پس مقصود از «سکت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیاناً» می‌فرماید «یُمكن أن یکنون السکون فی قوله علیه السلام: «سکت عن اشیاء» کنایه عن عدم جعل حکم الإلزامی ثبوتاً» این است که در عالم ثبوت و در واقع و نفس الأمر حکم الزامی را جعل نفرموده است «كما یظهر من بعض الکلمات». مرحوم فاضل نراقی در عوائد الأیام که کتاب بسیار خوبی است عوائد نراقی و در حقیقت قواعد فقهیه و بخشی از اصولیه مطالب مهمی است که حالت ضابطه و قاعده دارد ایشان در عوائد بحث کرده است. یکی از مطالبی که ایشان فرموده است همین است که این فرموده است «لم یسکت» مقصود همین است که در واقع جعل نشده است، یعنی «سکت واقعاً لم یجعل واقعاً» نه اینکه در مقام اثبات و ظاهر چیزی راجع به او نگفته است و ساکت شده است. پس مقصود کنایه از عدم جعل حکم الزامی است «لا عدم البیان اثباتاً، و یناسب ذلك المقابلة بما ورد فی صدر الحدیث؛ حیث إن المراد من قوله: «حدّ حدوداً» و قوله: «فرض فرائض» هو جعل الحدود و الفرائض، لا إبلاغها، فالمراد من السکوت المقابل له عدم الجعل.»

قرینه بر این مسأله یک قرینه داخلی است و آن صدر خود حدیث شریف است. می‌گوید خدای متعال «حدّ حدوداً» مرزهایی را خدای متعال تعیین کرده است، مرزهای قانونی، اینها را تعیین کرده است. «فرض فرائض» خدای متعال فریضه‌هایی را واجباتی را واجب ساخته است، «و سکت عن اشیاء» این «سکت» در مقابل «حدّ» و «فرض» چیست؟ یعنی نکرده است، نه اینکه کرده است و نگفته. پس ظاهر این، مقابله این دوتا که آن فرموده است «حدّ حدوداً» «فرض فرائض» «سکت» سکت یعنی این حدّ را ندارد، آن فرض را ندارد، نه اینکه حدّ را دارد و فرض را دارد اما به شما نگفته و ساکت شده است.

پس بنابراین صدر حدیث شریف قرینه است بر اینکه از این سکت مقصود عدم الجعل است نه عدم البیان اثباتی، این مقصود نیست. این قرینه داخلی است.

می‌فرمایند که: «و یناسب ذلك» که مراد عدم الجعل باشد «مقابله بما ورد فی صدر الحدیث» مقابله انداختن این جمله با آنچه که در صدر حدیث وارد شده است. «حیث إن المراد من قوله: «حدّ حدوداً» و قوله: «فرض فرائض» هو جعل الحدود و الفرائض» مراد از «حدّ حدوداً» جعل حدّ است، «حدّ حدوداً» نه اینکه یعنی بیان کرده است، «حدّ» یعنی اینکه واقعاً قرار داده است، یا «فرض فرائض» یعنی واقعاً جعل فرموده است نه اینکه بیان کرده است. پس آنجا جعل واقعی مقصود است و در مقابلش هم می‌شود عدم جعل واقعی. «هو جعل الحدود و الفرائض، لا إبلاغها و بیانها، فالمراد من السکوت المقابل له (لأن جعل) عدم الجعل» عدم الجعل است نه عدم البیان. این یک قرینه داخلی.

«و یؤید ذلک ما ورد قریباً من هذا المضمون عن أمير المؤمنين عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله و سلم» یک جمله‌ای است از امیر المؤمنین سلام الله علیه منقول از آن بزرگوار است از پیامبر عظیم الشان صلی الله علیه و آله و سلم که آنجا همین مطلبی که در این روایت است بیان شده است منتهی به جای تعبیر «سکت عن اشیاء» فرموده است «عفا عن اشیاء». عفو از اشیاء به چیست؟ به عدم جعل است یا اینکه جعل بکنید، حکم شدید و غلیظ هم داشته باشید و نیایی بگویی؟

س: ???

ج: نه عفو، یعنی گذشته از آن که بیاید جعل کند، از جعل قانون گذشته است.

س: ???

ج: می‌توانسته، عفو کرده است یعنی اینکه به گردنت نگذاشته است، اصلاً به گردنت نیست، تکلیف را متوجه شما نکرده است، نه اینکه تکلیف داری، انجام ندادی، تقصیر کردی، آمده است عفو کرده است و گذشت کرده است. عفا در اینجا یعنی از اینکه تکلیفی به عهده شما متوجه کند گذشته است. در گذشته، تکلیفی را متوجه شما نکرده است.

می‌فرماید تأیید می‌کند اینکه .... حالا چرا تأیید می‌گوییم؟ برای اینکه حالا ممکن است کسی بگوید این یک روایت است ربطی به آن ندارد و آن یک روایتی است ربطی به این ندارد، خب آن مطلب دیگری را می‌گوید و این مطلب دیگری را می‌گوید، اما تأیید از باب این است که ظاهر آدم حدس می‌زند که یک مطلب باشد، مظلون انسان این است که یک مطلب باشد از این جهت می‌گوییم که مؤید است.

«ما ورد - قریباً من هذا المضمون - عن أمير المؤمنين عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله و سلم - و فيه «عفا عن اشیاء» بدل «سکت عن اشیاء». فقد روى في أمالي المفيد رحمه الله مسنداً عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله تعالى حدّ لكم حدوداً فلا تعتدوها» خدای متعال تحدید فرموده برای شما یک حدودی را، یک حدودی را مشخص فرموده است. از آن حدود تجاوز نکنید. «و من يتعدّ حدود الله فأولئك هم الظالمون» مثلاً. «و فرض علیکم فرائض فلا تضیعوها» خدای متعال برای شما، بر عهده شما فرائضی را واجب فرموده، آنها را ضایع نکنید، از بین نبرید. «و سنّ لكم سنناً فاتبعوها» یک سنت‌هایی را هم برای شما قرار داده است تسنین فرموده است، آنها را اتباع کنید، پیروی کنید. «و حرّم علیکم حرّمات فلا تهتكوها» محرّماتی هم برای شما قرار داده است آن محرّمات را هم هتک نکنید. «و عفا لكم عن اشیاء رحمة منه لكم من غیر نسیان» از اشیائی هم عفو فرموده است، این عفو فرموده که در مقابل اینکه آنجا آن کار را کرده، آنجا آن کار را کرده ... یعنی اینجا را هیچ نکرده و هیچ قرار نداده است، نه اینکه قرار داده است و

شما در مقام عمل نیاوردید، «عفا» این عفا دلالتش بر اینکه جعل نکرده است اوضح است از «سکت»، سکت یعنی بیان، ممکن است کسی معنا کند که بیان نکرده است، و لو اینکه آنجا هم به قرینه مقابله باید دست از ظهور بدوی برداریم، اما بالاخره ظهور بدوی سکت یعنی اینکه در مقام اثبات چیزی نگفته است، به قرینه باید دست از آن برداریم، اما عفا برای مقام اثبات نیست که، یعنی از آن گذشته است، واجباتی را واجب کرده است، محرّماتی را حرام کرده است، اموری را سنن قرار داده است یعنی مستحب قرار داده است، از چیزهایی هم عفا، یعنی در مورد آنها جعلی نکرده است، شما را در زحمت نیانداخته است، خواسته‌ای روی آن نیاورد. پس در مورد آنها هم به خدمت شما عرض شود که «فلا تتکلّفوها» آنها را تکلف نسبت به آنها به خرج ندهید و بر عهده خودتان ...

در یک روایت شریفه‌ای هم هست که حضرت می‌فرمایند «ضیّقوا علی أنفسهم» یک عده هستند برای خودشان بیخود سخت می‌گیرند، خدای متعال برای آنها سختی قرار نداده است. همان‌هایی که فرموده است بخواهی انجام بدهی خودش کافی است برای اینکه انسان دیگر حالا یک چیزهای دیگری هم به عهده خودت قرار بدهی، مثلاً نذرهای فلان، عهد فلان و... مگر اینکه گاهی یک ضرورتی باشد، یک تدبیری باشد، یک نقشه‌ای باشد و آدم کوتاه مدّت یک چیزی را برای خودش واجب کند، و الا این واجبات الهی انقدر زیاد است، کافی است دیگر، مستحب و حرام و واجب و ...

س: ???

ج: نه آن که جعل نکرده است رحمت است. روزه سه ماه را رحمةً گفته است سه ماه لازم نیست، بر امم سابقه می‌فرماید که سه ماه باید روزه بگیرید، رحمةً لکم جعل نکرده است سه ماه را برای شما، گذشته است از جعل اینکه سه ماه را بگویند روزه بگیر. در اوائل اسلام به حسب روایت ثوب اگر شب کسی می‌خواهید دیگر حقّ سحری خوردن نداشت، خب این خیلی سخت بود، خب یکهو خوابش می‌برد، جنگ و خندق کنی و فلان و اینها داستان‌هایش هست دیگر، خب شب خوابش برده است حالا روز هم باید خندق بکند، در جهاد و اینها هم شرکت کند و از آن طرف هم نمی‌توانسته سحری بخورد. خدای متعال اینها را برداشته، حالا اینجا جعل هم کأنّ مثل نسخ است، در واقع که نسخ همان معنای درستی که نسخ در اینجا دارد.

پس اینکه رحمةً یک امر صعبی را اصلاً قرار ندهد، نه اینکه قرار بدهد و بعد در مقام اینکه کسی تخطّی می‌کند بیاید بگوید بخشیدم تورا، نه، مقتضای رحمت این است که اصلاً بعضی چیزها را واجب نفرماید، بعضی چیزها را حرام نفرماید، بعضی چیزها را مکروه نفرماید، بعضی چیزها را مستحب نفرماید حتی چون آدم‌هایی که

بالاخره یک عزّت چیزی دارند نسبت به مولایشان، دلشان نمی‌خواهد مستحب هم که او گفته است انجام ندهند. می‌گوید من اصلاً مستحب هم قرار نمی‌دهم که تا خیالت راحت باشد، این رحمة منه است.

می‌فرمایند که «و ظاهر العفو هو عدم الجعل لا عدم البيان» عفو معنایش این نیست که نگفتم، بلکه سکت یعنی بیان نکردم ظاهر بدوی اش، اما عفو کرده است معنایش این نیست که. «فيمكن أن يكون المراد بالسكوت في الحديث المبحوث عنه أيضاً» در حدیثی که مورد بحث ما است که سکت، آنجا هم نیز همین مطلبی مقصود باشد که در این روایت آمالی است.

س: استاد اگر این را عدم جعل معنا کنید کأن روایت لغو می‌شود، یعنی ما نیاز به جعل دسترسی نداریم «فلا تكلفوها» دیگر یعنی چه؟ چون ما دیگر هیچ کدام به جعل دسترسی نداریم بفهمیم جعلی بوده است یا نبوده است. «فلا تتكلفوها» پس بی معنی می‌شود.

ج: نه، بی معنی نمی‌شود. همان که وارد شده است. ببینید، مثلاً فرض کنید که پیامبر می‌فرمایند من امر نکردم، من جعل نکردم به مسواک کشیدن، شما بهداشت ها، (شما که می‌گویم یعنی آن بهداشتی ها) هی برود بگوید آها خیلی فلان شما امر کنید،؟؟؟ هی اصرار بر جعل کنند. مثل این بنی اسرائیلی‌ها که آمدند گفتند آن گاو چطور باشد، هی بگو هی بگو، خب بابا گفته است برو گاو بکش دیگر، به اطلاقش اخذ کن دیگر، هی بیا بگو این گاه چه شکلی باید باشد، رنگش چطور باید باشد، ... تا اینکه تکلیف انقدر بر آنها ضیق شد. برای چه دیگر، همینطور که گفته است دیگر، آن قید را زنده است حالا شما هی می‌خواهید یک کاری کنید که قید بزنند؟ یک چیزی را جعل نکرده است، می‌خواهید واجب کنید که جعل کند؟ می‌گوید آقا دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راه بیفت بگو آقا درست است شما فرمودید من امر به مسواک زدن نمی‌کنم یعنی «لولا أن أشقّ علی أمّتی لأمرتهم بالسّواک» ولی نه شما امر بفرمایید تا اینکه اینها بروند مسواک بزنند دندان‌هایشان از بین نرود و مخارج و هزینه‌های زیادی به گردنشان نیاید و ... شما چه کار دارید؟ وقتی جعل نکرده است، بلکه مستحب است همان مستحب را برو تبلیغ کن، اما اینکه بگویی واجب کن چرا؟ این موارد اینچنینی است.

می‌فرمایند که: «فليس الحديث ناظراً الى سكوت الشارع إثباتاً کی یناقش فی دلالتة علی الإمضاء أن یدعی دلالتة علی الردع عما سکت عنه من السیر العقلائیة إثباتاً» بنابراین حدیث شریف ناظر به سکوت شارع در مقام اثبات نیست تا مناقشه شود در دلالتش بر امضاء یا ادعا شود دلالتش بر ردع از آنچه که «سکت عنه من السیر العقلائیة إثباتاً» همین بحث‌هایی که قبلاً کردیم نزاع کنیم بگویم آیا این روایت دلالت بر عدم امضاء می‌کند یا نه، دلالت بر ردع می‌کند یا نه، اصلاً ربطی به این باب ندارد، در این موضوع مطلبی نمی‌فرماید.

«و لا اقلّ» در حقیقت جواب دوّمی است که داده می‌شود. که جواب اوّل چه بود؟ این بود که ما استظهار کردیم به قرینه خارجی و داخلی، حالا به قرینه داخلی و مؤید خارجی هم برایش آوردیم که مقصود از سکوت عدم جعل است نه عدم بیان. حالا از این هم بگذریم از این جواب، و آن این است که با توجه به این قرینه داخلی و آن مؤید حدّ اقل این روایت اجمال پیدا می‌کند که مقصود عدم البیان است یا عدم الجعل است؟ بنابراین این روایت نمی‌تواند در مقابل ادله‌ای که اقامه شد برای امضاء سیره و عدم ردع از سیره مقابله کند. «و لا اقلّ» من إجمال الحدیث و عدم ظهوره فی السکوت الإثباتی» دیگر پایین تر و کمتر از این مسأله وجود ندارد که عبارت است از اجمال حدیث و عدم ظهور این حدیث در سکوت در مقام اثبات.

س: این فرمایشی که قبلاً داشتید که در تمام وقایع یک حکمی جعل شده است با اینجا منافات ندارد؟ یک عدم جعلی یا منطقه الفراغی اینجا هست؟ فرمایشی قبلاً داشتید که خدا در هر واقعه‌ای یک حکمی دارد، حالا این عدم جعل یعنی اباحه جعل کرده است یا اصلاً هیچ جعلی نشده است؟

ج: هیچ جعلی نشده است، حالا این دارد را می‌گوید. این می‌گوید منطقه الفراغ داریم. خب یک بحثی هم همین است که نسبت این حدیث را با آنها چطور بسنجیم، آیا معارضه نمی‌کند؟ او می‌گوید در هر واقعه‌ای خدا جعل دارد، این بگوید خدا یک مواردی هست که جعل ندارد، این با آن روایات چطور سازگاری پیدا می‌کند؟ این هم جا دارد که این بحث عنوان بشود.

س: ???

ج: خب چرا، این رادع عام است دیگر.

س: ???

ج: چرا، مگر در موارد سیره شارع ساکت نشده است؟ حرفی که نزده است شارع، لا کتاب و لا سنّت شارع حرفی نزده است، خب این روایت دارد می‌گوید وقتی شارع ساکت شد، شما لا تتکلّفوها و حال اینکه وقتی می‌گوید باید متابعت سیره بکنید، این دارد تکلف به خرج می‌دهد.

س: ???

ج: نه، گفتیم اینجا برای آن جاهایی است که می‌خواهد حکم الزامی را بگوید دیگر که تکلف باشد. خب آیا این وجوهی که گفتیم فقط سیر معاصره با معصومین را اگر دلالت این سیره و این ادله که گفتیم، وجوه ثلاثه‌ای که گفتیم می‌گوید فقط آن سیره حجّت نیست یا حتی سیره‌های مستحدثه را هم می‌گوید حجّت نیست؟ خب فرقی نمی‌کند دیگر اگر این وجوه را ما قبول کردیم «إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً» خب اطلاق دارد، عموم دارد هر دو را شامل می‌شود، چه معاصره اش چه مستحدثه اش، اگر «سکت عن أشياء لم یسکت

نسیاناً» را گفتیم دلالتش را قبول کردیم فرقی بین معاصره و مستحدثه نیست، اینجا هم سکت و آنجا هم سکت، بنابراین این وجوه اگر تمام باشد همینطور که دلالت می‌کند بر عدم حجّیت سیره‌های معاصره، دلالت می‌کند بر عدم حجّیت سیره‌های مستحدثه و نو پیدا.

می‌فرماید که: «جریان الوجوه المذكوره فی السیره المستحدثه: إنّ الوجوه المذكوره (وجوه ثلاثه) إنّ تمت فکما یتثبت بها الردع عن السیره المعاصره للمعصومین علیهم السلام كذلك یتثبت بها الردع عن السیره المستحدثه بلا فرق (بین این دو سیره) کما أنّ مناقشاتها ترد علیها بالنسبه إلى السیره المستحدثه أيضاً» کما اینکه اگر شما مناقشه کردید، مثل مناقشه‌ای که ما امروز در همین حدیث سکوت کردیم نسبت به هر دو یکی است، فرقی نسبت به هر دو نمی‌کند، مناقشه‌ها عام است اگر دلالت هم تمام باشد عام نسبت به هر دو است. مثلاً مناقشه‌ای که امروز کردیم چه بود؟ گفتیم دلالت می‌کند بر عدم جعل، برای موارد عدم جعل است نه عدم بیان، پس این نمی‌تواند سیره مستحدثه را بگوید حجّت نیست، چون فوqش عدم بیان است، ما که عدم جعل را خبر نداریم.

«نعم بناءً علی کفایة العموم و الإطلاق فی الردع عن السیره المستحدثه مطلقاً أو فی خصوص ما لم تکن راسخه بحیث یکون خلافها مستنکراً عند العرف، لا ترد المناقشه علی الوجوه المذكوره من هذه الناحیه مطلقاً أو علی التفصیل المذكور.»

می‌فرمایند که... خب یک بحثی داشتیم در گذشته که آیا اطلاق و عموم مطلقاً به درد ردع سیره می‌خورد یا نمی‌خورد؟ یا اینکه تفصیل بدهیم، بگوییم آنجاهایی که آن سیره یک سیره راسخه مرسوخه ریشه دار گسترده است، آن موارد به اطلاق و عموم نمی‌شود، اما آن جاهایی که اینچنین نباشد به اطلاق و عموم می‌شود ردع کرد، این یک حرفی بود که قبلاً داشتیم. اگر ما قائل باشیم به اینکه اطلاق و عموم را هیچ کدام را نپذیریم و بگوییم اطلاق و عموم مطلقاً به درد ردع می‌خورد. خب اگر این حرف را زدیم این مناقشه به درد جواب از این وجوه ثلاثه نمی‌خورد چون این وجوه ثلاثه بالاخره اطلاق که داشت، آیه شریفه «إِنَّ الظَّنَّ لَا یغنی من الحقّ شیئاً» یا «لا تقف ما لیس لک به علم» یا ادله‌ای که می‌گفت قول به غیر علم حرام است، یا این «إِنَّ الله سکت عن أشياء لم یسک عنها نسیاناً» خب پر این اطلاق و عموم‌ها سیره مستحدثه را می‌گیرد و اینها را هم می‌گیرد و بنابراین از این راه نمی‌توانیم جواب بدهیم و بگوییم این به اطلاق و به عموم می‌گوید پس فایده‌ای ندارد. از این راه نمی‌توانیم جواب بدهیم، اما اینکه از این راه نمی‌توانیم جواب بدهیم به‌ای ادله برای ما مصیبت‌زا نیست، چرا؟ خدا سایه آن وجوه به درد بخور را نگه دارد، ما به واسطه آنها می‌گوییم که این وجوه نمی‌تواند مانع و رادع از سیره‌ها بشود. وجوه دیگری هم داشتیم، اگر راه تنها اطلاق و عموم بود خب بله بنا بر اینکه کسی بگوید اطلاق و عموم می‌تواند رادع باشد مطلقاً یا لاقلاً در مواردی که آن سیره راسخه مرسوخه نباشد، آن وقت دست

ما گرفته می‌شد و ناچار بودیم در مقابل این ادله زانو بزیم، اما چون این ادله جواب‌های دیگری هم غیر این داشت، بنابراین اگر کسی این مبنا را هم قائل بشود اینطور نیست که کسی در مقابل این ادله باید زانو بزند و می‌تواند سیره را حجّت بداند و جواب این ادله را هم با وجوه آخر بدهد.

می‌فرماید «نعم، بناءً» بر کفایة عموم و اطلاق در ردع از سیره مستحدثه، حال مطلقاً، چه راسخه مرسوخه باشد و خلافش مستبعد باشد چه نه، «أو» در خصوص آن جایی که راسخه نباشد به گونه‌ای که خلافش مستبعد باشد عند العرف، بگوئیم آنجاها بله به اطلاق عموم می‌شود، بنا بر این مسلک «لا ترد المناقشه علی الوجوه المذكورة» از این ناحیه مطلقاً اگر قول اول را انتخاب کنیم، یا «علی التفصیل المذكور» بگوئیم آن جاهایی که راسخه مرسوخه است نه، اما آن جاهایی که راسخه مرسوخه نیست بله اینها می‌تواند رادع باشند. بله روی این مبنا درست است چون این نعم در حقیقت استدراک از این است که گفتیم «أن مناقشاتنا ترد علیها بالنسبة إلى السيرة المتسحدثة» این نعم دارد از آن استدراک می‌کند. بله اگر این حرف را زدیم این وجه برای جواب دیگر نمی‌آید، این وجه جواب دیگر نمی‌آید اما این وجه جواب نیامدن کار را برای ما مشکل نمی‌کند، چرا؟ «الآن فی غیر (این کفایت عموم و اطلاق از مناقشات دیگر یا بعض مناقشات دیگر، در غیرش کلاً یا بعض آنها) کفایة» کفایت است برای اینکه ما مشکلی از ناحیه این ادله پیدا نکنیم و بگوئیم که سیره‌ها حجّت هستند.

خب «حصيلة البحث فی الفصل الخامس: إن الخدشة فی حجية السيرل من ناحية ثبوت ردع عام عنها من

الشارع غیر تامة»

حاصل بحث این شد؛ مطلب اول: آیا ما یک دلیلی داریم که به طور کلی بگوئیم هیچ سیره‌ای برای هر حوزه‌ای بخواهد باشد، چه معاصر چه غیر معاصر چه مستحدث حجّت نیست؟ چنین دلیل عامی وجود دارد؟ نتیجه اباحت قبل این شد که چنین دلیلی وجود ندارد.

«إن الخدشة فی حجية السيرة» از ناحیه ثبوت یک ردع عام گسترده از سیره از ناحیه شارع این «غیر

تامة»

«و ما ذکر من الوجوه لإثبات ذلك مخدوشة كلها بما مرّ من الماقتشات أو بعضها علی الأقل» و وجوهی که ذکر شد برای اثبات این ردع کلی همه آنها مخدوش است، حالا مخدوش است به تمام مناقشاتی که قبلاً گفتیم یا لا اقل به بعض مناقشاتی که گفتیم؟ «مخدوشة كلها بما مرّ من المناقشات» به مناقشاتی که گذشت، یعنی به تمام مناقشاتی که گذشت، یا بعض آن مناقشات علی الأقل؟ و در این مسأله فرقی بین سیره معاصره مستحدثه هم نیست که ما یک دلیل عامی که اینها را به طور کلی ردع بکند نداریم.



بله یک جا را قبول کرده است: «نعم يتم ذلك في كل سيرة استقرت على العمل بغير العلم و لم يستمرّ المتشرّعة على العمل بها كخبر الثقة؛ ففي مثلها لا تكون السيرة حجة اذا كانت معاصرة بشرط أن لا تكون شديدة الرسوخ في أذهان القلائ و بشرط أن لا يكون خلافها مستنكراً عند العرف - و لو كانت شديدة ارسوخ - إذا كانت مستحدثة»

بله، می‌فرمایند که اگر یک سیره‌ای استقرار داشت ولی متشرّعه بر طبق ... حالا یک حرفی را قبلاً داشتیم این را دقت بفرمایید:

یک حرفی را قبلاً داشتیم و آن این است که اگر یک سیره‌ای هست، شارع مقدّس هم آمده است از آنها ردع کرده است، اما علی‌رغم اینکه شارع ردع کرده است، (این ردع کرده یعنی اینکه ادله‌ای داریم که ظاهرش ردع است) اما علی‌رغم اینکه شارع ردع کرده است به حسب این ادله می‌بینیم که متشرّعه لا يزال عمل می‌کنند. مثال زدیم به چه؟ به خبر ثقه. گفتیم سیره عقلاء بر عمل به خبر ثقه است، این از یک طرف، از آن طرف هم شارع گفته است به غیر علم عمل نکنید که ظاهرش این است که باید دست از عمل به خبر ثقه برداشت دیگر، اما علی‌رغم این می‌بینیم که نه، متشرّعه به خبر ثقه عمل می‌کنند، اینجا گفتیم معلوم می‌شود که چه؟ اینجا گفتیم معلوم می‌شود که این می‌کنند، اما علی‌رغم این می‌بینیم که نه، متشرّعه به خبر ثقه عمل می‌کنند، اینجا گفتیم معلوم می‌شود که یک جوابی وجود دارد و این چیزی که ما الان خیال می‌کنیم در ظاهرش دارد ردع می‌کند، این در واقع یک مقیدی دارد، یک جوابی دارد که متشرّعه دست بر نداشتند. متشرّعه دارد می‌بیند قرآن گفته است «لا تقف ما ليس لك به علم» قرآن فرموده است «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» قرآن فرموده است «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ» با عین اینکه اینها را دارند می‌گویند و هر روز دارند می‌خوانند و می‌شنوند اما باز به خبر ثقه عمل می‌کنند، این معلوم می‌شود که می‌فهمیم که این یک جواب دارد.

س: ???

ج: حالا ما فعلاً به عبارت کار نداریم، داریم یک مطلب کلی را می‌گوییم که قبلاً این حرف را زدیم. قبلاً این مطلب را گفتیم.

خب در اینجا این حرف حسابی هم هست که در این مواردی که اینچینی باشد می‌گوییم آنچه که در ظاهرش ردع است، اگر دیدیم علی‌رغم وجود چیزی که ظاهرش ردع است مردم به آن سیره دارند عمل می‌کنند، متشرّعه بماه متشرّعه به آن سیره دارد عمل می‌کند، سیره عقلائییه خودش دارد عمل می‌کند، می‌فهمیم اینها رادعیت ندارد. این یک مسأله که قبلاً داشتید.

آیا این عبارتی که اینجا است همین مطلب را می‌خواهد بگوید؟ اگر این مطلب را بخواهد بگوید شاید یک کلمه‌ای کم داشته باشد. فرموده است «نعم يتم ذلك» یعنی وجود ردع عام «فی كل سيرة استقرت على العمل

بغیر العلم» یعنی استقرت عند العقلاء و العمل بغیر العلم «و لم یستمر المتشرّعه علی العمل بها» متشرّعه هم بر عمل به آن سیره استقرار پیدا نکرده است. یعنی ...

س: ???

ج: نه، مثال دارد می‌زند، این مثال اینطور است که فرض کنید حالا در موضوعات شما بیابید بگویید، خبر تقه در موضوعات؛ بناء عقلاء بر این است که در موضوعات به خبر تقه عمل می‌کنند، شارع هم یک جا آمده است چه فرموده؟ مردم به خبر تقه در موضوعات عمل می‌کنند. از آن طرف هم شارع آمده است گفته است «إنّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئاً» «لا تقف ما لیس لک به علم» در عین حال می‌بینیم که عقلاء چه کردند؟ متشرّعه می‌بینیم به این خبر تقه عمل نمی‌کنند، متشرّعه به این خبر تقه یعنی به این خبر تقه عمل نمی‌کنند، در موضوعات می‌بینیم عمل نمی‌کنند، می‌گویند باید بینه باشد، یا علم پیدا کنیم یا بینه! اینجا می‌فهمیم که چیست؟ اینجا می‌فهمیم که آن مناقشاتی که ما داشتیم می‌کردیم و می‌گفتیم که اینها در مقابل سیره نمی‌تواند کاری انجام بدهد نه، برعکس آن حرف، معلوم می‌شود که در اینجا اینها این رادع‌ها را واقعاً رادع در این مورد می‌دیدند. پس گاهی ممکن است رادع نبینند و گاهی سیره متشرّعه بر این است ... که این حرف جدیدی می‌شود آن وقت، غیر از آن حرفی می‌شود که قبلاً گفته شد.

«نعم یتّم» ...

س: ???

ج: خب چون واقعیت ندارد. حالا این را اینطور معنا کنیم ببینیم چه می‌شود.

«نعم یتّم ذلك فی کلّ السیره استقرت علی العمل بغیر العلم (ولی) لم یستمر المتشرّعه علی العمل (به آن سیره) کخبر التّقه» که عقلاء عالم به خبر تقه در موضوعات عمل می‌کنند ولی لم یستقرّ سیره متشرّعه بر اینکه در موضوعات به خبر تقه عمل کنند، آنها می‌گویند باید بینه باشد. «ففی مثلها لا تكون السیره حجّة» در اینجا آن سیره، سیره عقلانی حجّت نیست «إذا كانت معاصرة» البته این به شرطی است که «أن لا تكون (آن سیره) شديدة الرّسوخ فی أذهان العقلاء و بشرط أن لا یكون خلافها مستنکراً عند العرف» به شرط اینکه آن سیره شديدة الرّسوخ نباشد و خلافش هم مستنکر نباشد ما می‌گوییم آن سیره حجّت نیست مثل اینکه اینجا اینطور است عقلاء می‌گویند بله ما در کارهای خودمان به خبر تقه عمل می‌کنیم - نه اطمینان داریم - عمل می‌کنیم برای اینکه حالا شاید شارع صلاح ندانسته، مستنکر نمی‌دانند، می‌گویند بله، حالا شارع می‌گوید «الأشیاء کلّها علی ذلك حتی تستبین أو تقوم به البینه» اشکالی ندارد. بله به شرط «أن لا یكون خلافها مستنکراً عند العرف و لو كانت

شديدة الرّسوخ إذا كانت متسحدثة» البته در صورتی که این سیره، سیره مستحدّثه باشد و الاّ سیره معاصره آنجا گفتیم که وقتی که شارع می فرماید شارع خب در آن صورت دست بر می دارند از سیره.

این بخش پایانی این عبارت ممکن است همین مطلب را بخواهد بگوید، یک مقداری اجمال دارد اینجا که حالا همین که گفتیم مقصودشان است یا چیز دیگری مقصودشان است.

بحث دیگری که شروع می شود و آن هم بحث مهمّی است و حالا این را می گذاریم برای فردا، این است که با یک سیره اگر قائل شدیم به اینکه سیره حجّت است، مقدار ما یثبت بالسیره چه چیزهایی است؟ مقدار ما یثبت بالسیره چه چیزهایی است؟ جواز است؟ وجوب است؟ مثلاً اگر دیدیم سیره بر انجام یک کاری است، آیا وجوب آن کار اثبات می شود یا اصل جوازش اثبات می شود؟ یا اگر دیدیم بر انجام ندادن یک کاری است، آیا حرمتش اثبات می شود یا مجرد رجحان ترکش اثبات می شود؟ این و امثال این امور که ان شاء الله برای جلسه بعد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.